

| معرفی کتاب «فصل پنجم: سکوت»

داستان یک قتل مرموز



● عنوان: فصل پنجم: سکوت

● نویسنده: محمدرضا بایرامی

● ناشر: انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

● تعداد صفحات: ۱۷۲

● توضیحات:

این کتاب، زندگی نوجوانی به نام مرتضی را در بستر محله‌ای نوپا و پر از چالش‌های اجتماعی و خانوادگی در داستانی پرکشش و واقع‌گرایانه روایت می‌کند.

این کتاب را که باز می‌کنید در جلد یک پسر ۱۷ ساله بستنی‌فروش می‌روید، در سال‌های پایانی دهه پنجاه، در محله‌ای فقیرنشین که قتلی در آن اتفاق می‌افتد.

داستان کتاب

فکر کنید در یک محله تازه‌ساخته‌شده زندگی می‌کنید که خانه‌های خالی زیادی دارد. شما هم پسری در دهه پنجاه شمس‌ی هستید که برای گذران زندگی با چرخ‌دستی بستنی می‌فروشید. زمان بستنی فروختن آدم‌های جدید و عجیبی را می‌بینید که به محله‌تان رفت‌وآمد می‌کنند؛ حرف‌های آن آدم‌ها هم عجیب است و هیچ‌چیزش با چیز دیگر جور در نمی‌آید و دست آخر یکی از اهالی محله به‌طرز مشکوکی کشته می‌شود و تنها کسی که از بخش مهمی از

ماجرا خبر دارد، شما هستید!

این اتفاقی است که برای «مرتضی گاری» در کتاب «فصل پنجم: سکوت» می‌افتد. زمان داستان در ماه‌های منتهی به انقلاب اسلامی است، اما مرتضی کاری به انقلاب ندارد؛ او در دنیای خودش سیر می‌کند، سینما می‌رود و بستنی می‌فروشد و با دوستانش می‌چرخد تا اینکه کشته شدن یکی از اهالی محله او را وارد دنیای دیگری می‌کند.

جذابیت‌های داستان

مرتضی آن‌قدر ترسیده و متعجب است که در شروع داستان، همه‌چیز را حتی از ما به‌عنوان خواننده‌های داستان، پنهان می‌کند و وانمود می‌کند چیزی نمی‌داند؛ اما کم‌کم می‌فهمیم که او از همه‌چیز خبر دارد، حتی بیشتر از

همه اهالی محله و این جذابترین بخش داستان است؛ چون آن را از آنچه هست مرموزتر می‌کند و ما هم به اندازه مرتضی دلمان می‌خواهد که سرنخ‌ها را کنار هم بگذاریم و از این راز سردربیاوریم.

جذابیت دیگر داستان، خود مرتضی است. دنیای نوجوانانه او جالب است. کسی نیست که کارنامه‌اش را بگیرد، همیشه یک گاری پر از بستنی دارد، با دوست صمیمی‌اش امیر، آتش می‌سوزاند، داستان فیلم‌های سینما را از روی عکس‌هایشان حدس می‌زند و ... «فصل پنجم: سکوت» به ما اجازه می‌دهد که کمی به جای مرتضی زندگی کنیم؛ چون نویسنده به خوبی زندگی و نوجوانی او را به تصویر کشیده است.

چرا این کتاب را بخوانیم؟

اگر یک کتاب کوتاه با زمینه تاریخی می‌خواهید که شما را درگیر داستان معمایی‌اش کند، «فصل پنجم: سکوت» گزینه خوبی است. می‌توانید سه صفحه قبل تمام شدن کتاب و حل شدن معماها، کتاب را ببندید و پایان آن را حدس بزنید. با این شیوه یک کارآگاه واقعی می‌شوید و یک کتاب کارآگاهی واقعی خوانده‌اید.

برشی از متن کتاب

«شروع کردم به گفتن بسم‌الله الرحمن الرحیم. چند بار هم گفتم، اما کارساز نشد. قسم می‌خورم. دروغ توی کار من نیست. چندتاشان را دیدم که رو پشت‌بام‌های آن طرف کوچه جابه‌جا می‌شدند و انگار می‌رفتند طرف خانه آقای

صدری. یکی‌شان را دیدم که از بلندی دیوار مانند کنار خط، پرید و رفت رو بام اولی. کمی گوله شده، کمی قوز کرده، قدش مثل یک آدم کوچولو، گردنش کشیده، پاهاش خمیده. به جای قدم برداشتن، انگار لیز می‌خورد و لیز می‌خوردند و می‌آمدند جلو. تمام وجودم لرزید. رو برگرداندم اما باز یکی دیگرشان را دیدم که از دیواری بالا می‌رفت به راحتی آب خوردن. جن‌ها محاصره‌ام کرده بودند. محمد راست می‌گفت. محله توی چنگ آن‌ها بود. برگشتم توی خانه، چپیدم زیر ملافه و لرزیدم اما جن‌ها آن جا هم دست از سرم برنمی‌داشتند. حتی صدایشان را می‌شنیدم. قسم می‌خورم. آن قدر واضح بود که انگار توی گوشم داد می‌زدند.

- خانه شما محاصره است. دست‌هاتان را بگذارید روی
سرتان و بیایید بیرون! بدون هیچ مقاومتی!»